

نگاه



✚ تصویر دیدار ظریف با صدام را نشان می‌دهد

آرامش جبهه‌ها در مرداد ۶۷

■ غلامحسین یهبودی

پذیرش رسمی آتش‌بس چند روز بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ صورت گرفت. با هم نگاهی به تحولات جبهه‌های دفاع مقدس در مرداد ماه گرم ۶۷ می‌اندازیم. ۱۵ مرداد ۱۳۶۷ عراق یعنی تن به آتش‌بس و رسماً و عملاً به پایان رسید. در بند اول این قطعنامه که تیر ماه ۱۳۶۶ تصویب شده بود، آمده است: «امrane می‌خواهد که ایران و عراق به عنوان نخستین گام در حل اختلاف از طریق مذاکره، آتش‌بس فوری را رعایت کنند، کلیه عملیات نظامی را در زمین، دریا و هوا قطع کنند و نیروها را بدون درنگ به مرزهای شناخته شده بین‌المللی بازگردانند.»

عراق در زمان صدور قطعنامه ۵۹۸ آن را پذیرفت و ایران به دلیل آنکه خواسته بود تعیین متجاوز پیش از آتش‌بس صورت بگیرد، پذیرش آن را به تعویق انداخت. سال بعد یعنی در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، ایران قطعنامه را پذیرفت و عراق از قبول آن سرپیچی کرد اما روز بعد با فشار قدرت‌های بزرگ آن را پذیرفت و در عمل اجرا نکرد. سه روز بعد یعنی ها دوباره به کشورمان حمله کردند و تانک‌های‌شان روی جاده‌اهاوز- خرمشهر حضور یافتند. با پس زدن عراقی‌ها در عملیات سرنوشت، سوم مرداد منافقین با پشتیبانی هوایی بعثی‌ها از مرزهای غربی وارد کشور شدند.

پنجم مرداد که کمر نفاق در مرصاد شکست، بقایای آنها تا چند روز بعد همچنان مزاحمت‌هایی برای رزمنده‌ها و مردم رزم‌نشین ایجاد می‌کردند. منافقان آواره با گشتی‌های ایرانی در گیر می‌شدند و تلفات محدودی وارد می‌شد. در جبهه جنوب نیز یانک‌های عراق بعد از آنکه نیروی اصلی‌شان از مرز بیرون رانده شد، همچنان ادامه داشت. گاه پیشروی محدودی می‌کردند و گاه برای شکستن خط ایرانی‌ها، ضرباتی وارد می‌کردند. تعقیب و گریز در مرزها تا حدود اواسط مرداد ادامه داشت. ارتش عراق که قوی‌تر از هر زمان دیگری شده بود، بدش نمی‌آمد منطقه‌ای‌لو و محدود را در جبهه حساس جنوبی تصرف کند. ایرانی‌ها هم جواش را می‌دادند اما به دلیل پذیرش قطعنامه و پیام امام مبنی بر عدم ورود به خاک عراق، از مرزها عبور نمی‌کردند و تنها به صورت مقطعی به تعقیب متجاوز می‌پرداختند.

به‌رغم آنکه در بند اول قطعنامه ذکر شده بود طرفین به مرزهای بین‌المللی برگردند، عراق از مناطقی چون نفت‌شهر و بخشی از سومار و نوار مرزی مهران و قسمت‌هایی از شلمچه عقب‌نشینی نکرد. ایران هم مناطق محدودی را در بلندی‌های حاجیان نگه داشته بود.

سی و یک سال پیش در چنین روزهایی، درگیری‌های پراکنده رو به خاموشی نهاد و جبهه‌ها آرامشی نسبی یافت. ۱۴ روز بعد از پذیرش رسمی آتش‌بس توسط عراقی‌ها، دبیر کل وقت سازمان ملل اعلام کرد آتش‌بس واقعی از روز ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ به اجرا در آمده است.

■ شکوفه زمانی

گروهک‌های ضدانقلاب از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون خسارت‌های بسیاری به مردم ایران وارد کرده‌اند. اولین شهدای انقلاب توسط گروهک‌ها ترور شدند و سپس این روند تا دفاع مقدس و بعد از آن ادامه یافت. شهید سید میرنبی غفاری یکی از شهدای مبارزه با ضدانقلاب است که اواخر آبان ۱۳۶۰ در درگیری با ضدانقلاب در مهاباد به شهادت رسید. میرنبی که رقتن به جبهه را به دانشگاه ترجیح داده بود، اولین شهید روستای تاکام از توابع ساری است. روستایی که در طول دفاع مقدس ۹ شهید تقدیم اسلام کرده است. گفت‌وگوی ما با سید تقی غفاری تاکامی برادر شهید را پیش رو داریم.

کمی از خانواده‌تان بگویید. شهید فرزند چندم خانواده بود؟

پدر و مادرم هر دو کشاورز و از اهالی روستای تاکام بودند. الان هر دو به رحمت خدا رفته‌اند. مادرمان سال ۶۶ و پدرمان در سال ۷۸ مرحوم شدند. یک خواهر و چهار برادر هستیم و شهید میرنبی فرزند پنجم و آخر خانواده بود که سال ۱۳۳۹ در تاکام به دنیا آمد. من برادر بزرگ‌تر شهید هستم. متولد سال ۳۱ و ۹۰ سال از او بزرگ‌تر بودم. زمان جنگ من هم توفیق حضور در جبهه را داشتم اما میرنبی پاک‌تر بود و خدا هم او را برای شهادت انتخاب کرد. میرنبی موقع پیروزی انقلاب یک جوان دبیرستانی بود که در تمامی راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد. سال ۱۳۵۹ دیپلمش را گرفت. می‌خواست به دانشگاه برود که به خاطر شرایط حساس بعد از انقلاب، خدمت سربازی را ترجیح داد. بعد داوطلب شد که به کردستان برود. قبل از جنگ تحصیلی کردستان شلوع شده بود و ضدانقلاب آنجا جولان می‌دادند. برادرم همه خدمتش را در کردستان گذراند تا اینکه اواخر آبان ۱۳۶۰ در قریه «قوری قلعه» موقع پاکسازی منطقه از عناصر حزب دموکرات به شهادت رسید. پیکر میرنبی را بعد از چند روز درگیری به عقب آوردند و به دست ما رسید.

خیلی از شهدا به‌رغم سن کم‌شان فعالیت‌های زیادی داشتند، برادر تان چه فعالیت‌های انقلابی داشت؟

شاید بتوانم بگویم بیشترین فعالیت‌های انقلابی را برادرم در روستای تاکام داشت. کارهایی می‌کرد که آن موقع هیچ‌کس جرئت انجام دادنش را نداشت. میرنبی اولین کسی بود که عکس‌های امام(ره) همراه خودش به روستا آورده بود. به‌اتفاق دوستانش روی یک چهارپایه رفتند و عکس امام را جلوی چشم همه مردم به دیوار مسجد چسباندند. مردم با دیدن عکس امام(ره) صلوات فرستادند. در صورتی که روستای تاکام کوچک بود و زیر نظر گرفتن آن برای مأموران رژیم کاری نداشت ولی میرنبی چون آدم جسور و تنرسی بود بسیاری از کارهای بزرگ را در روستا انجام می‌داد. فعالیت‌های میرنبی آن قدر زیاد بود که بیرون از روستا هم او را می‌شناختند. بعد از پیروزی انقلاب هم به مدت شش ماه میرنبی از نیروهای جهاد شد. صاحب کارخانه آردی در شهری از توابع شهرستان ساری مردم آن منطقه را خیلی آذیت می‌کرد ولی میرنبی که آن موقع فقط ۲۰ سال داشت این مشکل را



ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید سید میرنبی غفاری از شهدای درگیر با ضدانقلاب

همه دارایی او دو چرخه‌ای بود که وقف کرد



بود: «شهادت س‌ر آغاز ی‌پ‌ندگی است. ن‌ترسم از مرگی که خود زندگی است و خدا را شکر می‌گویم که سال‌های عمر مرا در فرارسیدن یوم‌الله قرار داد. یوم‌الله حسین که امام حسین (ع) در میدان شهادت در آن روز ندای هل من ناصر ینصرنی سر داد.»

گروهک‌های ضدانقلاب خسارت زیادی به مردم ایران وارد کرده‌اند، برادر شما هم که در درگیری با یکی از همین گروهک‌ها شهید شد. از نحوه شهادتش اطلاع دارید؟

بعد از شهادت میرنبی، فرمانده گردان برادرم می‌فرمود: «شهادت کسی بود که عکس‌های امام(ره) را همراهش به یادگار مانده است. یادم است می‌گفت شما که می‌خواهید نماز بخوانید خب سعی کنید نمازتان را در اسرع وقت بخوانید. این قدر مهربان بود که همه دوستش داشتند و همیشه سعی می‌کرد بعد از مدرسه برود در زمین کشاورزی به پدر و مادرم کمک کند. برداشت جالبی هم از مقله جهاد و شهادت داشت. در یک بخش از وصیتنامه‌اش نوشته



میرنبی اولین کسی بود که عکس‌های امام(ره) را همراه خودش به روستا آورده بود. به‌اتفاق دوستانش روی یک چهارپایه رفتند و عکس امام را جلوی چشم همه مردم به دیوار مسجد چسباندند. مردم با دیدن عکس امام(ره) صلوات فرستادند

از راست به چپ

■ ۱- مقیاس یک کمیت با واحد آن - مویز ■ ۲- از از کان وایسته به سازمان ملل- نزاد ما ■ ۳- ابوالبشر - شهری بی دفاع- دستورهایی که برای اجرای قانون نوشته شود ■ ۴- رمق پایانی - کتاب ژان بل سار تر فیلسوف فرانسوی - مزاحم پیگیر - طلایی رنگ ■ ۵- باجگیری - سروش معروف است- گاو تبنی- جدید ■ ۶- گیاه تاجریزی - آنتن بشقابی - ناموس ■ ۷- دوستی - پوزه- اعتراض به حکم مرحله اول دادرسی ■ ۸- اسب تیزرو- تیم فوتبال شهر میلان ایتالیا- نام قدیم ویتنام ■ ۹- از غذاهای سنتی خطه سرسبز شمال - مردن بر اثر غصه- نوعی برادر و خواهر ■ ۱۰- جایز و شایسته- بروفه- مهار توپ از سوسی دروازه‌بان ■ ۱۱- همراه خورد- نوعی پارچه- ایتالیای قدیم- ادامه‌دار ■ ۱۲- برداشت غله- راه و معبر- قدرت و نیرو- آتش ■ ۱۳- طبقه روستاییان و کشاورزان ایران باستان- دشمن آتش- اهلی و دست‌آموز ■ ۱۴- معتمدان- اثر عبید زاکانی ■ ۱۵- پشتکار- امام کاظم در خصوص آن می‌فرماید جلوه انسان را می‌زاید

از بالا به پایین

■ ۱- نمونه رایگان کالا- وصلت ■ ۲- مرکز کنترل فنی صدا و تصویر- شتر بارکش - عابدی ■ ۳- واحد پول عهد ساسانیان - کمبیسر- هوو ■ ۴- یک و یک- پهلوان- استانی در شمال عراق- طایفه اطراف قزوین ■ ۵- سوغات کرمان- یک لحظه- از احزاب انگلیس ■ ۶- فیلم مهرجویی- پسر ادیس نبی- تعهد و تقبیل ■ ۷- ناپیدا- قوم هود- خیس آذری - نویسنده فرانسوی قرارداد اجتماعی ■ ۸- شهری در آلمان - مضر- از تعجب هم در می‌آورند ■ ۹- سرکرده اداره- انگشت بزرگ - دشتی در ایران- قدم یک پا ■ ۱۰- بی‌پدری- نرم و شکننده- بخشش ■ ۱۱- لقب شاهان قدیم حبشه - کشیش - همیشگی ■ ۱۲- معدن- شیپور جنگی - کشور صنعا- تکیه بر پشتی ■ ۱۳- می- نوعی هواپیمای جنگی - پارچه کهنه ■ ۱۴- فرد- کل من الیها... به همدیگر مژده دادن ■ ۱۵- شهری در استان سمنان - فیلسوف، متکلم و فقیه برجسته دوره صفویه

برای دیدار با خانواده شهید به تاکام آمد. نحوه شهادتش را این‌طور برای‌مان تعریف کرد که میرنبی می‌خواست بعد از گذشت پنج ماه حضور مستمر در جبهه مرخصی بگیرد و به مازندران بیاید ولی وقتی متوجه می‌شود عملیات پاکسازی در پیش دارند از مرخصی رقتن منصرف می‌شود و داوطلبانه در عملیات پاکسازی شرکت می‌کند. در همین عملیات هم به شهادت می‌رسد. همان‌طور که در جریان هستیید در سال ۱۳۵۹ که مقارن با شروع جنگ تحمیلی بود، کردستان بسیار شلوع شده بود اما اصل توطئه ضدانقلاب بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی شروع شده بود و یکی از دلایل اینکه موجب شد کردستان به صحنه فعالیت ضدانقلاب تبدیل شود، بافت اجتماعی آنجا مثل وجود فتودالیسم، ناسیونالیسم کردی، فقر فرهنگی و اقتصادی و برخی اختلافات مذهبی بود. بعد از پیروزی انقلاب خیلی از جوان‌ها به کردستان رفتند تا مانع ضدانقلاب بشوند. آن موقع من در شهری بودم که دوست میرنبی به نام سیدحسن موسوی به من زنگ زد و اطلاع داد که با میرنبی به صورت داوطلبانه به کردستان می‌روند. من آن زمان متأهل بودم و چند فرزند داشتم. دوست داشتم همراه‌شان بروم که تا مدت‌ها میسر نشد. چند ماه بعد از رقتن میرنبی خبر شهادتش را شنیدیم.

شهادت برادر تان چه تأثیری روی خانواده و دیگران گذاشت؟ خود شما کی به جبهه رفتید؟

میرنبی اولین شهید روستا بود. وقتی خبر شهادتش آمد خیلی‌ها را آتکان داد. بعد از شهادتش من تصمیم گرفتم به جبهه بروم اما چون پنج فرزند کوچک داشتم نتوانستم تا مدت‌ها اقدام کنم. نهایتاً در سال ۱۳۶۷ موفق شدم به جبهه بروم. آنجا فهمیدم شهادت به این راحتی نصیب هرکس نمی‌شود. یادم است میرنبی همه را تشویق می‌کرد به جبهه بروند. می‌گفت: «سرع برای جبهه رفتن اقدام کنید. جنگ ما مثل جنگ کوفی‌ها با امام حسین(ع) است. معطل کردن کار دشمن است. اگر تو می‌خواهی نسروی، او می‌خواهد نرود، چطور انتظار دارید دشمن وارد خاک ما نشود؟!»

انقلاب خیلی از جوان‌ها و جوان‌های آن دوره را جذب خود راه کرد و روحیات‌شان را تغییر داد. خاطراتی از روحیات شهادت طلبانه میرنبی دارید؟

مادرمان خیلی زود به فرزند شهیدش پیوست. قبل از فوتش تعریف می‌کرد که میرنبی از همان سن نوجوانی برای خودش وصیتنامه و یادداشت‌های خاصی می‌نوشته است. آن موقع خانه‌های روستایی حالت ویلایی داشت چون مثل حالا که کولر و پنکه پیدا نمی‌شد. از اتاقکی در وسط حیاط برای خنک شدن و استراحت استفاده می‌کردند. مادرم دیده بود میرنبی به آن اتاقک می‌رود و برای خود یادداشت‌هایی می‌نویسد و سعی می‌کند آنها را از دید دیگران مخفی نگه دارد. بعداً مادرم متوجه می‌شود که میرنبی وصیتنامه و یادداشت‌های معنوی می‌نوشته است. گویا برادرم در یکی از این یادداشت‌ها عنوان کرده بود: «یک دوچرخه دارم و آن را وقف بچه‌هایی روستای‌ما می‌کنم که دوچرخه ندارند. دوست دارم از آن استفاده کنند.»

گفت‌وگو



گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید غلامرضا کلوری

معروف به پلنگ گیلان

شجاع‌ترین برادر دنیا را از دست دادم

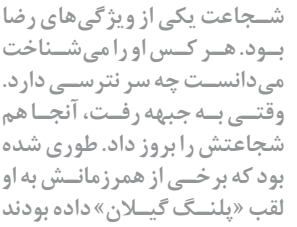
می‌کرد. کلاً به زحمت‌کشی بود. زمان مدرسه‌اش، روزها درس می‌خواند و عصرها از بازار جنس می‌آورد و می‌فروخت. پولش را هم برای خودش بر نمی‌داشت. بیشترش را به پدرم می‌داد تا کمک خرج خانه باشد و آنچه باقی می‌ماند را به مستمندان می‌بخشید. الان که فکرش را می‌کنم، او توجهی به دنیای مادی نداشت. فکرش دنبال پول جمع کردن نبود. پاک‌باخته بود و با چنین دیدگاهی بعد از شروع جنگ، خودش را وقف جبهه‌ها کرد.

■ پلنگ گیلان

شجاعت یکی از ویژگی‌های رضا بود. هر کس او را می‌شناخت می‌دانست چه سر نترسی دارد. وقتی به جبهه رفت، آنجا هم شجاعتش را بروز داد. طوری شده بود که برخی از هم‌زمانش به او لقب «پلنگ گیلان» داده بودند. یکی از هم‌زمانش می‌گفت موقع عملیات، رضا سرعت عمل زیادی نشان می‌داد. چون جسارت داشت، دست‌دست نمی‌کرد و به دل دشمن می‌زد. همین خصوصیت باعث شده بود به او پلنگ گیلان بگویم. مادرش هم گیلانی بود و همین هم مزید بر علت بود که رضا را پلنگ گیلان بنامیم.

■ والفجر ۸

شهادت برادرم در عملیات والفجر ۸ و شبه‌جزیره فاو رقم خورد. قبل از این عملیات من هم به جبهه رفتم و یکی از زب‌اترین خاطرات عمرم از رضایه آن دوران برمی‌گردد. در منطقه یک سب که از کمین بر گشتم، دیدم کسی جای من خوابیده است. پتو را کنار زدم و دیدم رضاست. واقعاً جا خوردم که او را در منطقه و پیش خودم دیدم. رضا خواب بود و من از خوشحالی در پوست خودم نمی‌گنجیدم. کنارش خوابیدم و صبح با هم کلی حرف زدیم. آن موقع متوجه شدم صورتش مروح شده و نمی‌خواست من از زخمش چیزی بدانم و ناراحت شوم. برادرم کمی بعد در جریان عملیات والفجر ۸ به تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ در شهادت رسید. وقتی خبر شهادتش را شنیدم، یاد روزی افتادم که در جبهه قامت بسته بود تا نماز بخواند. وقتی به قنوت رسید و دستش را برای دعا بلند کرد، دیدم چهره‌اش عجیب نورانی شده است. این طور نورانی شدن بچه‌ها خبر از شهادت قریب‌الوقوع‌شان می‌داد. چیزی که من آن لحظه نمی‌خواستم باور کنم و بعدها متوجه شدم که رضا علائم شهادت را نشان داده بود. او رفت و من برادری را که مثل کوه به آن تکیه می‌کردم از دست دادم.



شجاعت یکی از ویژگی‌های رضا بود. هر کس او را می‌شناخت می‌دانست چه سر نترسی دارد. وقتی به جبهه رفت، آنجا هم شجاعتش را بروز داد. طوری شده بود که برخی از هم‌زمانش به او لقب «پلنگ گیلان» داده بودند. یکی از هم‌زمانش به او لقب «پلنگ گیلان» داده بودند. یکی از هم‌زمانش می‌گفت موقع عملیات، رضا سرعت عمل زیادی نشان می‌داد. چون جسارت داشت، دست‌دست نمی‌کرد و به دل دشمن می‌زد. همین خصوصیت باعث شده بود به او پلنگ گیلان بگویم. مادرش هم گیلانی بود و همین هم مزید بر علت بود که رضا را پلنگ گیلان بنامیم.

شهادت برادرم در عملیات والفجر ۸ و شبه‌جزیره فاو رقم خورد. قبل از این عملیات من هم به جبهه رفتم و یکی از زب‌اترین خاطرات عمرم از رضایه آن دوران برمی‌گردد. در منطقه یک سب که از کمین بر گشتم، دیدم کسی جای من خوابیده است. پتو را کنار زدم و دیدم رضاست. واقعاً جا خوردم که او را در منطقه و پیش خودم دیدم. رضا خواب بود و من از خوشحالی در پوست خودم نمی‌گنجیدم. کنارش خوابیدم و صبح با هم کلی حرف زدیم. آن موقع متوجه شدم صورتش مروح شده و نمی‌خواست من از زخمش چیزی بدانم و ناراحت شوم. برادرم کمی بعد در جریان عملیات والفجر ۸ به تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۶۴ در شهادت رسید. وقتی خبر شهادتش را شنیدم، یاد روزی افتادم که در جبهه قامت بسته بود تا نماز بخواند. وقتی به قنوت رسید و دستش را برای دعا بلند کرد، دیدم چهره‌اش عجیب نورانی شده است. این طور نورانی شدن بچه‌ها خبر از شهادت قریب‌الوقوع‌شان می‌داد. چیزی که من آن لحظه نمی‌خواستم باور کنم و بعدها متوجه شدم که رضا علائم شهادت را نشان داده بود. او رفت و من برادری را که مثل کوه به آن تکیه می‌کردم از دست دادم.

			۹	۵					
						۳	۷	۹	
۸			۳	۶					
					۱			۷	
			۶						
				۵				۴	۸
					۱	۷			
							۲		۶
								۸	۹
					۱	۳			

۸	۷	۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸
۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۱	۶
۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۶
۷	۳	۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸
۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۱	۶
۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۶
۷	۳	۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸
۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۱	۶
۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۶
۷	۳	۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸
۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۱	۶
۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۶
۷	۳	۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸
۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۱	۶
۱	۵	۶	۷	۳	۱	۵	۸	۷	۶

جدول سودوگو

ارقام ۹ تا ۹ تا طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌درسه فقط یک بار

به کارروند

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۵۷۱۸

۱۵	۱۴	۱۳	۱۱	۹	۸	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ب	ت	ا	م	ب	ت	ا	ف	ت	م	ش	ب
ت	ب	د	ی	ک	ت	و	د	ی	ن	و	د
ا	م	ا	ی	ا	ر	ا	ا	م	ا	ی	و
ا	ز	ا	م	د	ی	م	و	د	ی	و	د
ن	ا	ن	ا	و	ا	د	ی	ن	ا	ن	ا
م	ی	م	ی	ا	ن	ل	ک	ا	ر	ب	ا
م	ی	ا	ر	د	ی	ن	و	ی	ا	ل	ب
ش	ا	ر	و	ر	ا	و	ر	ا	و	ر	ا
ت	م	ی	ا	ر	ت	م	ل	ا	م	ع	ر
ی	ا	ت	ر	ت	ا	ر	ت	ا	ر	ت	ا
ر	ک	و	ع	م	ک	م	ی	ر	ک	ن	ی
ا	و	ل	ا	ر	ا	ر	ا	ر	ا	ر	ا
ا	ف	ت	ا	ر	ا	ر	ا	ر	ا	ر	ا